

عبور از فرهنگ بازرگانی

تعریفی تازه از سوسیالیسم

دانش و آزادگی و دین و مروت

این همه را بنده درم نتوان کرد

«سوسیالیسم به مثابه انتقاد ریشه‌ای از جامعه سرمایه‌داری و اصلاح آن از بین نخواهد رفت، مگر آنکه موضوع انتقاد از بین برود: یعنی هنگامی که جامعه مورد انتقاد چنان دگرگون شود که اهمیت تمام چیزهایی را که پذیرای خرید و فروش نیستند، دریابد و آنها را به جد بگیرد!»

یورگن هابرماس

به جایی رسیده‌ایم که سوسیالیسم نه دیگر نظام اجتماعی مورد قبولی را نشان می‌دهد و نه الگوی جامعه موجود را. آیا این بدان معنی است که باید نظام سرمایه‌داری را بپذیریم و دم از انتقاد فرو بندیم؟ نه. پس چه باید کرد؟ نخست باید سرمایه‌داری را بشناسیم تا خشک و تر در آتش انتقاد و نفی نسوزد و سپس در صدد ساختن سوسیالیسمی نو برآییم.

ابتدا باید دانست که سرمایه‌داری، مروج ابتکار، تولیدکننده ثروت و محرک فعالیت است. اما همه این نیست، زیرا از ما می‌خواهد که تعقل اقتصادی، یعنی جست و جوی حداکثر سود مادی را بر فرهنگ و اخلاق مسلط گردانیم؛ یعنی همه چیز را با ترازوی سود بسنجیم. و این یعنی فرهنگ بازرگانی (اصطلاحی که من در

سال ۱۳۴۵ مطرح کردم). اکنون توضیح این مسأله را از دیدگاه آندره گرز متفکر نامدار فرانسه می‌شنویم:

«جامعه تا هنگامی جامعه سرمایه‌داری است که روابطی که بر اساس الگوی تعقل اقتصادی و ارزش بخشیدن به سرمایه بنا شده است، بر زندگی و فعالیت افراد و مدارج ارزش‌ها حاکم باشد.^۱»

هنگامی فعالیت آدمی از نظر اقتصادی، عقلی محسوب می‌شود که هدف او تحصیل حد اعلائی سود باشد. این امر موکول به تحقق دو شرط است: اول آنکه نتیجه کار قابل محاسبه باشد، یعنی مانند چیزی کمی خود به خود پذیرای اندازه‌گیری باشد و از شخصیت عامل آن جدا. دوم آنکه اصل اقتصادی نباید تابع هیچ اصل غیر اقتصادی، مانند اصول اجتماعی، زیبایی‌شناسی، اخلاقی یا مذهبی، باشد و هیچ عاملی سد راهش نشود.^۲»

و در جای دیگر:

«جامعه، هنگامی جامعه سرمایه‌داری است که در آن تعقل اقتصادی - متکی به الزامات بهره‌دهی - بر روابط اجتماعی و موازین اخلاقی و مظاهر زندگی روزانه و بر سیاست حاکم باشد.^۳»

چنان که گفته شد، سرمایه‌داری دو سیمای متفاوت دارد: یکی مشوق ابتکار و تولید و محرک فعالیت است و دیگری موجب تسلط پول بر همه ارکان تمدن و فرهنگ.

پرسشی که پیش می‌آید این است که آیا با توجه به خسران بزرگ دوم، باید سرمایه‌داری را به کلی برانداخت؟ این کار نه ممکن است و نه سودمند. ممکن نیست، زیرا سرمایه‌داری پاسخگوی نیازهای مادی بشر است و در این مورد هیچ

André Gorz: Capitalisme, Socialisme, Ecologie, Ed. Yalilée, ۱
Paris, 1991,

p. 88

در سطور آینده از این مرجع تحت عنوان آندره گرز یاد می‌شود.

۲. آندره گرز، ص ۱۳۶

۳. همان، ص ۱۳۷

۱۶

چیز دیگر در این مورد جانشین آن نمی تواند باشد. آندره گرز می نویسد:

«توسعه دادن قلمروهایی که باید از دایره اجبار [مادی] و محاسبات اقتصادی جدا شوند، بدین معنی نیست که اقتصاد سوسیالیستی یا بدیلی دیگر باید جایگزین اقتصاد سرمایه داری شود. اقتصاد مؤسسه بازرگانی فقط در هیئت سرمایه داری تحقق می یابد. در این مورد تعقل اقتصادی دیگری متصور نیست.»

هر دو قسمت این بخش شایان تأمل است: نخست آن که باید فرهنگ و اخلاق و هنر را از سلطه پول نجات داد، و دیگر آن که در این کار نباید تعقل اقتصادی را نابود کرد، زیرا جانشینی برای آن وجود ندارد. نکته دوم آن است که «اقتصاد مؤسسه بازرگانی فقط در هیئت سرمایه داری تحقق می یابد»، بنابراین نابود کردن سرمایه داری، گذشته از آن که ممکن نیست، سودمند هم نیست. چنین می نماید که این امر نیاز به توضیح بیشتری دارد، زیرا غالباً چنین می اندیشند که اقتصاد دست کم، دو صورت دارد: شیوه سرمایه داری و شیوه سوسیالیستی (و در برخی موارد غیر سرمایه داری)، در حالی که چنین نیست: شما کارخانه ریسندگی ایجاد می کنید. برای اداره این کارخانه فقط یک راه وجود دارد و آن هم راه و رسم سرمایه داری است. اگر جز این بود ما دو نوع علم اقتصاد می داشتیم، یکی سرمایه داری و دیگری غیر سرمایه داری. در حالی که اقتصاد، علم است و یکی بیش تر نیست، همچنان که یک علم فیزیک و شیمی و زیست شناسی داریم. البته شما با درآمد این کارخانه می توانید کارهای مختلف انجام دهید. این بحث دیگری است. اما برای آن که کارخانه بچرخد و سودی تولید کند، شما یک راه بیش تر ندارید: راه سرمایه داری. یعنی باید مدیری کاردان برای کارخانه پیدا کنید. راهی هم که او برای اداره این مؤسسه در پیش خواهد گرفت، راه سرمایه داری است. در رژیم های کمونیستی نیز چاره ای جز این نداشتند، منتها چون می خواستند کارها را با شتاب بیش تری انجام دهند شیوه هایی به کار می گرفتند که حتی در کشورهای سرمایه داری نیز به سبب سختی و رنجی که ایجاد می کرد، به تدریج منسوخ شده بود. بنابراین در چشم انداز تازه سوسیالیسم:

«امر بر این دایر نیست که اقتصاد را «حذف» کنیم، به طبیعت پشت پا بزنیم و سرمایه و استقلال مؤسسه های بازرگانی را از بین ببریم؛ آنچه باید کرد این است

که تعقل اقتصادی را، بدان گونه که در مقتضیات مستقل سرمایه منعکس است بر جای خود، که جایی تبعی است بنشانیم و به تسلط اقتصاد بر سیاست خاتمه بدهیم. به عبارت دیگر، هدف آن است که افول سرمایه داری را بدون حذف استقلال و منطق سرمایه عملی کنیم، زیرا این دو مسلماً قلمروهایی معتبر - هر چند محدود - دارند.»^۱

در باره قسمت آخر این عبارت‌ها بعداً توضیح خواهیم داد. پیش از آن لازم است این نکته روشن شود که تمدن غرب تمدنی است مبتنی بر فرهنگ بازرگانی. منتها وجود دموکراسی در آن سامان از سلطه این فرهنگ بر مردم آن دیار می‌کاهد، ولی در رابطه کشورهای غربی با کشورهای عقب مانده، چون از رعایت دموکراسی خبری نیست، فقط منطق پول حاکم است و بس. جامعه غربی جامعه‌ای است دو چهره و مرکب از دو گوهر کاملاً متضاد: یکی دموکراسی و دیگری تعقل اقتصادی.

سیاست غرب در داخل قلمرو خود مجبور است در برابر دموکراسی قد خم کند، اما در رابطه با جهان دیگر، تسلط جوی محض است. این امر جنبه‌های گوناگون دارد: مثلاً دولت کارتر در امریکا - چنان که می‌دانیم - با هیاهوی بسیار درباره حقوق بشر بر سر کار آمد، اما در عمل و در مقام رابطه با ایران این امر کاملاً تحت الشعاع مسائل اقتصادی و سوق الجیشی قرار گرفت.^۲

پارسونز سفیر انگلستان در ایران می‌نویسد:

«من می‌دانستم که رژیم شاه از نظر نقض حقوق بشر و شیوه استبدادی خلل فراوان دارد، اما من نماینده بازرگانان انگلیس بودم و از این حیث وظایفی داشتم که انجام دادم.»

در جنگ عراق، فرهنگ بازرگانی حکم می‌کرد که همه آثار تمدن قرن بیستم آن کشور چنان نابود شود که عراق مجبور شود با خرید معادل آنچه نابود شده، پول به صندوق غرب سرازیر کند. از این دیدگاه می‌توان جنایات سرمایه داری را در

۱. همان، ص ۱۸۲

۲. جیمز ا. بیل: شیر و عقاب، ترجمه دکتر فروزنده برلیان (جهانشاهی)، نشر فاخته، ۱۳۷۱، ص

مباحث استعمار و استثمار بر شمرد که خود فضلی است مستقل و در این جا اشاره بدان کافی است.

پس در سوسیالیسم جدید مسأله نابود کردن منطق سرمایه داری مطرح نیست، بلکه مهار کردن آن مورد نظر است. آندره گرز می نویسد:

«باید میان سرمایه داری و منطق سرمایه فرق گذاشت. سرمایه داری، نظامی اجتماعی است که در آن روابطی که زیر فرمان تعقل اقتصادی قرار دارند و هدف آن ها فرمانروا ساختن سرمایه است بر زندگی و فعالیت های آدمی و معیارهای ارزشی و هدف های افراد جامعه و سیاست اجتماع.

منطق سرمایه یعنی تنها صورت تعقل اقتصادی ناب. از نظر اقتصادی - تکرار کنیم - شیوه عقلی دیگری جز سرمایه داری برای اداره کردن مؤسسه های بازرگانی وجود ندارد. این بداهتی است که سرانجام در همه جا نمایان شده است.»^۱

شاید با تمثیلی مسأله آسان تر فهم شود. فرض کنیم ژنرالی که رموز نظامی را کاملاً می داند می خواهد فرمانروای مطلق کشوری شود. مسأله این نیست که او را نابود کنیم. چاره کار (که البته آسان هم نیست) آن است که او را مجبور کنیم فقط به حوزه تخصصی خود - امور نظامی - قناعت کند و دستش از جاهای دیگر کوتاه شود.

پس:

«هدف سوسیالیسم در ابتدا محدود کردن قلمرو تعقل اقتصادی است.»^۲

و بدین منظور:

«سازگار کردن شغل خود [قلمرو مادی] با امور فرهنگی و کارهای تفریحی.»^۳

و این کارهای تفریحی در تمدن گذشته، نیکوکاری نامیده می شده که پس از

۱. آندره گرز، ص ۱۸۲

۲. همان، ص ۵۸

۳. همان، ص ۹۷

هجوم تعقل اقتصادی از آن فقط نامی به جا مانده است.

در این فراموشی، تنها «هجوم فرهنگ غرب» مقصر نبوده است. خود ما نیز مقصریم، زیرا یکم تر خواسته‌ایم دموکراسی غرب را در این جا اجرا کنیم و برای این کار، در وهله نخست خود دموکرات باشیم...

برای داشتن درکی جدید و تازه از تعقل باید به فلسفه کار هم نگاهی تازه بیفکنیم. به ما گفته‌اند که کار مقدس است. برای شکافتن این عبارت باید میان «شغل» و «کار» فرق گذاشت. شغل، کاری است مادی که برای گذران زندگی مجبوریم بدان تن در دهیم. کارگر در کارخانه و استاد کار در کارگاه هر دو مجبورند، اما ساخت آدمی تنها این نیست. امور ذوقی و فرهنگی و الزامات نیکوکاری (که مشخصه آدمی است) نیز بر سر راهند که باید بدان‌ها پرداخت. «شغل» پاسخگوی نیازهای مادی ماست و «کار» عهده‌دار امور معنوی.

«کار واقعی هنگامی صورت می‌گیرد که ما در سر شغل خود نیستیم. در واقع، فضایی اجتماعی که در آن «کار حقیقی» که من ترجیح می‌دهم آن را «کار برای کار» یا بر حسب مورد «فعالیت مستقل» بنامم، این امکان را به وجود می‌آورد که در ضمن گسترش خود، جامعه را نیز خلق کند... این فضا است که باید هر چه زودتر به وجود آورد. بدین منظور تقلیل ساعات شغل، لازم است اما کافی نیست.»^۱

و در دنباله مطلب:

«هدف مقدم سوسیالیسم باید نه تنها آزادی از کار، بلکه آزادی خود کار باشد. باید از کار مفهوم فعالیت خلاق درک شود. یعنی در آن تمام صورت‌های کار غیر حرفه‌ای، کار فارغ از مزد، کار برای کار، کمک‌های متقابل و نیز فعالیت‌های تبرعی منظور گردد. با کاستن از مدت کار اجباری می‌توان بر دامنه کارهای تبرعی افزود... از این دیدگاه کار مقوله‌ای است تاریخی که آزادی تدریجی بشر

پس از تعریف جدید کار باید درباره مفهوم تازه سوسیالیسم توضیحات
بیش تری داد.

آندره گرز می گوید: «سوسیالیسم از اختلاف میان جامعه مدنی و بازار ایجاد
شده است.»^۲ یعنی از جنگ میان مادیات و جامعه‌ای که در کنار امور مادی به
معنویات نیز نیاز دارد.

تصوف پاسخگوی این نیاز نیست، فرار از آن است: «عارفی را گفتند حریر
گران است. گفت ما ارزان کنیم. گفتند چگونه؟ گفت نخوریم و نپوشیم.» شاید
برای حریر این دستور کار ساز باشد، اما برای تهیه لباس ساده چه؟ باید فکر دیگری
کرد.

«جامعه، هنگامی جامعه سوسیالیسی است که در آن، روابطی که بر اساس مدل
تعقل اقتصادی بنا شده است، در برابر ارزش‌ها و هدف‌های غیر کمی [یعنی
معنویات] محلی تبعی داشته باشد و در نتیجه، کاری که از نظر عقلی جنبه
اقتصادی دارد، در زندگی اجتماعی و فردی، فعالیتی باشد میان سایر فعالیت‌ها و
به همان درجه از اهمیت.»^۳

انسان پایی در خاک دارد (و اگر بکوشد) سری در آسمان. و هنگامی می توان
اوج‌ها را در نور دید که جای ایستادن استوار باشد.

حافظ در شعر معروف خود این نکته را به روشنی باز نموده است:

نو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون

کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد

سرای طبیعت قلمرو زندگی مادی است (در حکم ستون‌های ساختمان)،
ولی در آن جا برای ابد جای خوش کردن، یعنی فقط به خور و خواب پرداختن،
فراموش کردن بُعد معنوی بشر است و ترک رسالت انسانی، جنبش سوسیالیستی از
مبارزه کسانی پدید آمده است که بر اساس هدف‌های مشترکی با هم متحد

۱. همان، ص ۱۱۴ و ۱۱۵

۲. همان، ص ۴۶

۳. همان، ص ۸۸

شده‌اند، تا قلمرویی را که در آن تعقل اقتصادی باید گسترش یابد، تابع قلمرو جدیدی کنند که متکی به مقتضیات اخلاقی است.^۱

و در این معنی، فیلسوف، به گوشه‌ای از مبارزه‌های کارگری اشاره دارد که در کشور ما مطلقاً ناشناخته است.

«جنش کارگری ملهم از سوسیالیسم برای تحمیل محدودیت بر تعقل اقتصادی، مبارزه می‌کند و سرانجام برای قرار دادن آن زیر سیطره جامعه‌ای انسانی.»^۲

و:

«مفهوم سوسیالیسم از تضمن‌های تاریخی و سیاسی و اجتماعی و نیز از تضاد طبقاتی فراتر می‌رود. مقاومت توده‌های رنجبر... نه فقط متضمن انتقاد ریشه‌ای از روابط تولیدی سرمایه‌داری بود، بلکه متضمن انتقاد ریشه‌ای از تعقل اقتصادی نیز بود که در «قانون بازار» و در روابط بازرگانی و راه و رسم رقابت مستتر است. مسأله این بود که بازار نباید تعیین کند که جامعه به کدام سو باید هدایت شود.»^۳

پس نباید هدف آدمی منحصر به توسعه اقتصادی شود. باید، همراه با آن، متوجه بعد معنوی زندگی نیز بود.

«هنگامی که سوسیالیسم صرفاً به مثابه توسعه اقتصادی درک شود، جامعه در خدمت انباشت سرمایه قرار می‌گیرد و نقض غرض حاصل می‌شود، چنین جامعه‌ای به تمام معنی اقتصاد زده است و ممکن نیست در برابر تعقل اقتصادی استقلال خود را بر کرسی بنشاند.»

زندگی در فضای باز آینده مستلزم آفریدن ارزش‌های تازه است:

«به عقیده رینرلاند Rainer land متفکر آلمانی، جامعه‌ای جامعه»

۱. همان، ص ۱۰۲.

۲. همان، ص ۱۳۷.

۳. همان، ص ۱۳۶.

سوسیالیستی است که به گونه‌ای توسعه یابد که در آن در زمینه‌های مختلف تمدن مادی، کار، شیوه زندگی و طرز مصرف، مرتباً فضاهایی باز برای شکوفایی فرد آدمی خلق کند...

جامعه‌ای که در آن استقلال انسان گسترش یابد و بر اساس درک تازه‌ای از تعقل، ارزش‌های تازه‌ای آفریده شود.^۱

در این راه ایجاد توازن میان نیازهای مادی و نیازهای معنوی بشر مطرح است و البته همه این‌ها در قلمرو آزادی:

«کل مسأله فقط این است که بدانیم ضوابط تعقل اقتصادی در چه معیاری و به چه نسبتی باید تابع تعقل‌های دیگر شود. سوسیالیسم را باید به این معنی دانست که تعقل اقتصادی - که همیشه در جست و جوی حداکثر سود است - دقیقاً تابع هدف‌های اجتماعی دموکراتیک قرار گیرد که مسلماً اجرای ضوابط صرفاً اقتصادی را [از قلمرو فرهنگ و اخلاق و مسائل عاطفی و فضاهای زیبایی‌شناسی بر خواهد داشت] و به اداره مؤسسات بازرگانی منحصر خواهد کرد.»^۲

و سرانجام:

«هنگامی که در تصمیم‌های عمومی و رفتارهای فردی، ضوابط غیر سرمایه‌داری بر ضابطه سرمایه‌داری مسلط شد و تعقل سرمایه‌داری در جای محدود خود قرار گرفت، آن‌گاه از مرحله سرمایه‌داری [فرهنگ بازرگانی] بیرون آمده‌ایم و می‌توان گفت که تمدن سرمایه‌داری به سود جامعه‌ای دیگر، و حتی تمدنی دیگر واپس نشسته است.»^۳

توجه به مسائل اخلاقی در آثار دیگر متفکران معاصر نیز پیدا است. مثلاً فوکویاما می‌نویسد:

«هم‌زمان با پیدایش جامعه‌ای که بر پایه اصول لیبرالیسم لاک به وجود آمد،

۱. همان، ص ۱۰۶

۲. همان، ص ۱۵۳

۳. همان، ص ۱۸۲

نوعی ناراحتی و تشویش در جامعه بروز کرد که محصول شاخص و برجسته آن «انسان بورژوا» بود. این ناراحتی در آخرین تحلیل به واقعیت اخلاقی باز می‌گردد: بورژوا کسی است که فقط به خود و رفاه مادی خود می‌اندیشد. چنین کسی از فضاقت بی‌بهره است، خودخواه است و در اندیشه نفع عمومی نیست.^۱

در سوسیالیسم مارکس کارها در معیاری در کف جبر تاریخ است و بشر در دست دولت پرولتری، اما در تعبیر تازه سوسیالیسم برای فرد فرد جامعه بشری - در کنار وظایف دولت - وظایف سنگینی مقرر شده است. از این رو در این دستگاه، مسئولیت افراد بیش تر است و تحولات آینده نیازمند تلاشی پیگیر است از جانب همگان، زیرا تاریخ برای ما ره‌آوردی ندارد و هر چه هست بسته به همت افراد و ملت‌هاست و در این راه رهروی باید جهان‌سوزی، نه خامی بی‌غمی.

۱. از مقاله «پایان تاریخ و آخرین انسان»، نوشته دکتر موسی غنی‌نژاد، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۶۴-۶۳، آذر و دی ۱۳۷۱.